

دکتر کنت متیوز، سفر پیدایش، جلسه ۲۲

یوسف در مصر، سفر پیدایش ۳۹-۴۱

کنت متیوز و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این دکتر کنت متیوز در حال تدریس در مورد کتاب پیدایش است. این جلسه ۲۲، یوسف در مصر، پیدایش ۳۹-۴۱ است.

امروز، ما به درس ۲۲، یوسف در مصر، فصل‌های ۳۹، ۴۰ و ۴۱ نگاه می‌کنیم که مربوط به زندگی یوسف در طول اقامت در مصر و اتفاقاتی است که برای او افتاد.

حال، این یک بازتاب به فصل ۳۷ است، جایی که در فصل ۳۷، به یاد خواهید آورد که برادرانش او را ربودند، تصمیم گرفتند او را در یک آب‌انبار قرار دهند، و سپس، با دیدن کاروانی از اسماعیلیان، که به عنوان مدانیان نیز شناخته می‌شوند، او را به آنها فروختند، که به نوبه خود، او را با خود به مصر بردند، او را به پوتیفار، یک مقام مهم در بوروکراسی فرعون، فروختند. او رئیس گارد بود.

و سپس به فصل ۳۸، داستانی در مورد یهودا، رسیدیم. حال در روایت‌های بعدی خواهیم دید که در داستان‌های پیدایش، علاقه‌ی مداومی به تضاد و همچنین شباهت‌های بین یهودا و یوسف وجود دارد نکته‌ی جالب در این مورد این است که اگر به تاریخ مداوم اسرائیل نگاه کنید، دو پسر یوسف، منسی و افرایم، معتبرترین و قدرتمندترین قبایل در ایالت شمالی اسرائیل هستند.

در جنوب، ایالت جنوبی یهودا، به طور واضح، یهودا به آشکارترین علاقه‌ی قوم عبرانی تبدیل می‌شود، و تمام این روایت‌های اجدادشان را می‌خوانند. دو پسر یوسف، و سپس یهودا، که جد، پدر خاندان پادشاهان می‌شود، و یهودا برجسته‌ترین آنهاست. بنابراین، به همین دلیل، و دلایل دیگر، متوجه خواهیم شد که علاقه‌ی خاصی به یهودا وجود دارد، کسی که برادرانش را ترک می‌کند و، به ما گفته شده، با یک همسر کنعانی روبرو می‌شود.

آنها سه پسر به دنیا می‌آورند و در این میان، دو پسر می‌میرند. پسر اول با زنی به نام تامار ازدواج کرده بود. و سپس دوباره، پس از مرگ پسر اول، پسر دوم با او ازدواج می‌کند و او نیز می‌میرد.

پسر سوم، کوچکترین پسر از بین این سه نفر، یهودا، تصمیم می‌گیرد که او را از تامار دور نگه دارد و او را به خانه بفرستد. از آنجایی که تامار به شدت آرزوی بچه‌دار شدن داشت، وانمود کرد که فاحشه است. و یهودا با او رابطه برقرار کرد، بدون اینکه بداند عروس اوست.

وقتی فهمید که او باردار است، به یاد خواهید آورد که مجازات فحشا مرگ و سوزاندن او بود. اما قبل از اینکه این اتفاق برای تامار بیفتد، او وسایل شخصی متعلق به یهودا را بیرون آورد. و این وسایل ثابت کرد که پدر بارداری او در واقع یهودا بوده است.

یهودا با شرمساری اذعان کرد که عمل او از عمل او درست‌تر بوده است. زیرا اگرچه او وانمود می‌کرد که فاحشه است، اما با این وجود نیت خوبی برای انجام رسم آن زمان داشت. از سوی دیگر، یهودا به دخترش خیانت کرده بود و به زندگی اخلاقی و تعهد خود خیانت کرده بود.

حال، در فصل‌های ۳۷ و ۳۸، شاهد افول چشمگیر زندگی اخلاقی پسران یعقوب هستیم. و می‌خواهیم این را در نظر داشته باشیم که به یوسف در مصر می‌رسیم. چیزی که می‌خواهیم انجام دهیم این است که به یاد

بیاوریم که در فصل ۱۵، و اگر کتاب مقدس خود را دارید، من این متن را نمی‌خوانم، اما می‌توانید در فصل آیه ۱۳ به یاد بیاورید که در آنجا خداوند از طریق یک رؤیای عهد، وعده‌ها را داد و در وعده‌ها، ۱۵ پیشگویی از آنچه که قرار بود برای فرزندان ابراهیم رخ دهد، گنجانده شده بود.

او از چگونگی به بردگی گرفته شدن فرزندانش توسط یک ملت خارجی به مدت ۴۰۰ سال، یعنی چهار نسل سخن می‌گوید. بنابراین، یوسف را می‌بینیم که وارد مصر می‌شود و سپس، همانطور که داستان در کتاب پیدایش آشکار می‌شود، یعقوب و تمام خانواده‌اش برای زنده ماندن از قحطی جهانی که در خاور نزدیک باستان رخ می‌دهد، در مصر ساکن می‌شوند. اگر کتاب مقدس خود را دارید، می‌توانید آن را برگردانید یا به سادگی از دستگاه خود استفاده کنید.

و در اینجا بخشی از فصل ۱ سفر خروج، آیه ۸ آمده است که این موضوع را منعکس می‌کند. فصل ۱ سفر خروج، آیه ۸. سپس پادشاه جدیدی که از یوسف خبر نداشت، در مصر به قدرت رسید. این آغاز بردگی خانواده یعقوب، قوم عبرانی در مصر بود. چیزی که می‌خواهم از مطالعه‌مان در مورد یوسف در مصر برداشت کنیم، اولاً این است که در سراسر این متن، خواهیم دید که گفته شده خداوند با یوسف بود.

و اگر به آیه ۲ از فصل ۳۹ نگاه کنید، خداوند با من و یوسف بود. او موفق شد و در خانه ارباب مصری خود زندگی کرد. و دوباره، اگر به آیات ۲۱ و ۲۳ نگاه کنید، از همین موضوع صحبت می‌کند.

خداوند با یوسف بود، به این معنی که سعادتی که یوسف تجربه خواهد کرد، نتیجه لطف و برکت خداوند در زندگی اوست. اگرچه یوسف مردی بسیار شایسته بود، اما در نهایت این موهبت الهی بود که او را قادر ساخت تا به آنچه که در مصر برای او تعیین شده بود، یعنی رسیدن به قدرت و اقتدار بزرگ، دست یابد این موهبت او را در موقعیتی قرار می‌دهد که بتواند برای پدر و تمام خانواده‌های برادرانش، امکانات لازم را فراهم کند.

نکته دومی که می‌خواهم به خاطر داشته باشیم این است که در طول این فصل‌ها، خواهیم دید که یوسف تعبیرکننده خواب است. با این حال، این بدان معنا نیست که او روشن‌بین یا چیزی شبیه به آن بوده است بلکه این موهبتی بود که از جانب خدا می‌آمد.

اگر با من در فصل ۴۰، آیه ۸ نگاه کنید، همانطور که یوسف می‌گوید، در مورد خواب‌ها به ما گفته شده است، ساقی و نانوا که خواب می‌بینند و به دنبال تعبیر آن هستند. یوسف به آنها گفت: آیا تعبیرها از آن خدا نیستند؟ خواب‌هایتان را برای من بگویید. و سپس آنها را تعبیر کرد.

و بنابراین، آنچه در مورد یوسف می‌یابیم، شروع به درک این موضوع است که رویاهای او در مورد خودش در مورد دیگران، و از همه مهم‌تر، در مورد فرعون در فصل ۴۱، این توانایی و موهبت خدا در زندگی او بود او هیچ افتخاری برای آن قائل نبود. او مشتاق بود که توضیح دهد، شاهد باشد که خدا در زندگی او کار می‌کند.

سپس، اگر با من به فصل ۴۱، آیه ۱۶ مراجعه کنید، وقتی خواب‌های فرعون را می‌بینیم، درباریان قادر به تعبیر آنها نبودند. اما یوسف را نزد فرعون می‌آوردند و فرعون از او می‌خواهد که دو خوابش را تعبیر کند. به آنچه یوسف در آیه ۱۶ می‌گوید توجه کنید.

او می‌گوید من نمی‌توانم این کار را انجام دهم، اما خدا پاسخی را که فرعون می‌خواهد به او خواهد داد. بنابراین، دوباره، با ایمان و اعتماد به پروردگار متعال، او معتقد است که خدا به این نیاز پاسخ خواهد داد و

او تنها وسیله‌ی لطف خدا بر خاندان مصر است. می‌توانید این را در آیات دیگر فصل ۴۱ نیز مشاهده کنید و من به سادگی به آن آیات ارجاع می‌دهم.

می‌توانید آنها را در فرصت دیگری جستجو کنید. بنابراین، علاوه بر این، آیه ۱۶، آیات ۲۸، ۳۲ و ۳۹ را نیز داریم. حال، وقتی صحبت از یوسف در مصر می‌شود، در فصل ۳۹، می‌خواهیم تضادی بین ابراهیم و یوسف در رابطه‌شان با مصر ببینیم.

به یاد دارید که ابراهیم در فصل ۱۲ نیز به دلیل قحطی هبوط کرد و به همراه همسرش، سارا، به مصر رفت و در آنجا فرعون را با آن حيله خواهر-همسری که ابراهیم به آن مشغول بود، فریب داد و او را اخراج کردند. شهادت او در مصر بسیار کمتر از آن چیزی بود که خدا در نظر داشت، مبنی بر اینکه ابراهیم و فرزندانش منبع برکت برای ملت‌ها خواهند بود.

از سوی دیگر، وقتی این را با یوسف مقایسه می‌کنید، متوجه می‌شویم که یوسف در واقع منبع برکت برای مصر و فراتر از مصر، برای تمام ملت‌های جهان می‌شود و تا حدودی وعده‌هایی را که به ابراهیم داده شده بود، محقق می‌کند. کسانی که تو را برکت دهند، برکت خواهند یافت. کسانی که تو را نفرین کنند، نفرین خواهند شد، در فصل ۱۲، آیه ۳. حال، من قبلاً اشاره کرده بودم که بین یهودا و یوسف تضادی وجود دارد و ما آن را بلافاصله در اینجا در فصل ۳۹ می‌بینیم.

و در مورد یهودا، رابطه او، رابطه نامشروع او با تamar، رسوایی بزرگی به بار می‌آورد. اما در مورد یوسف، در حالی که در خانه پوتیفار است، همسر پوتیفار او را وسوسه می‌کند تا با او رابطه جنسی برقرار کند. او سعی می‌کند او را اغوا کند، اما او بارها این را رد می‌کند، و بنابراین مسیر شرافتمندانه را در پیش می‌گیرد.

یهودا، ننگین یوسف به خاطر احترامی که برای آقايش، پوتیفار، قائل است، محترم است. بنابراین، در آیات ۶، یوسف در حال رونق دادن به خانه پوتیفار است و پوتیفار از این امر بهره‌مند می‌شود ۱.

حال، قصد داریم روش‌های مختلفی را که الهیات از طریق ادبیات به تصویر کشیده می‌شود و نحوه‌ی روایت داستان توسط راوی را بررسی کنیم. یکی از روش‌های انجام این کار، استفاده از ایده‌ی نزول و سپس معکوس کردن صعود است. بنابراین، بیایید اکنون به نزول فکر کنیم.

اول، یوسف توسط برادرانش در چاه آب قرار داده شد. دوم، کاروان او را برد و آنها از کنعان به سمت جنوب به عنوان برده به مصر رفتند. سپس او را به زندان انداختند، همانطور که در پایان فصل ۳۹ و سپس در فصل ۴۰ خواهیم دید.

بنابراین، شما تصور می‌کنید که او در حال نزول است. او کاملاً در پایین‌ترین نقطه قرار دارد. گفته شده است که جایی که خدا را خواهید یافت، در پایین‌ترین نقطه طناب شماس است.

خب، در مورد یوسف، او تجربه‌ای آموزنده با خدا دارد زیرا در زندان است و واقعاً در انتهای راه است و کاملاً به خدا وابسته است تا او را نجات دهد. بنابراین، در شش آیه اول، به ما گفته شده است که حضور یوسف در خانه پوتیفار برای پوتیفار به معنای برکت بود. این را می‌توانیم در آیه ۵ از فصل ۳۹ ببینیم.

از زمانی که پوتیفار یوسف را مسئول خانه و تمام دارایی‌اش کرد، خداوند به خاطر یوسف، خانه‌ی آن مصری را برکت داد. برکت خداوند بر هر آنچه پوتیفار داشت، چه در خانه و چه در مزرعه، بود. حال، این موضوع قبلاً نیز گفته شد، و این همان روشی است که در وعده‌ها پیش‌بینی شده است.

اول از همه، می‌توانیم به یاد داشته باشیم که ابیملک فلسطینی به دلیل برکتی که در زندگی ابراهیم آشکار بود، با او پیمان بست. و بنابراین، این موضوع در فصل ۲۱، آیه ۲۲ آمده است. و سپس، وقتی نوبت به ابیملک، یکی دیگر از افراد تحت فرمانروایی فلسطینیان، رسید، لطفی که در حق اسحاق شد، و ابیملک در فصل ۲۸، آیه ۲۹ به دنبال پیمانی است.

و سپس، همین را می‌توان در مورد یعقوب در خانه لابان گفت، جایی که او تشخیص می‌دهد که در نتیجه حضور یعقوب به موفقیت رسیده است. و این فصل 30، آیه 27 است. بنابراین، همانطور که در اینجا نیز می‌بینیم، اینها تصاویر مثبتی هستند که نشان می‌دهند خدا از طریق فرزندان ابراهیم برای آوردن برکت تلاش می‌کند.

این صرفاً پیش‌نشان‌های از نجات است، روشی که خداوند از طریق آن رهایی ملت‌ها را رقم می‌زند. وقتی به بخش دوم فصل ۳۹ می‌رسیم، این موضوع را در فصل ۳۹، آیه ۶ می‌بینیم. حال، یوسف خوش‌هیكل و خوش‌قیافه بود.

بنابراین، او مرد جوان جذابی است. این تصور پیش می‌آید که همسر پوتیفار احتمالاً این کار را به یک عادت تبدیل کرده است. ما نمی‌دانیم.

این کاملاً حدس و گمان است. اما، ما می‌بینیم که در این مورد با یوسف، او بسیار جذاب و بسیار قدرتمند است. و همسر پوتیفار تلاش می‌کند تا او را به رختخواب خود جذب کند، اما پاسخ او بسیار محترمانه است.

او می‌گوید، چطور می‌توانم این کار را با اربابم بکنم، در حالی که او این همه کار برای من انجام داده است؟ و به من احترام گذاشته و مرا در موقعیتی مسئول قرار داده است. اما مهم‌تر از آن، او اذعان می‌کند که این یک عمل گناه‌آلود علیه خداست. پس، او می‌گوید، چطور می‌توانم چنین کار شرورانه‌ای انجام دهم و علیه خدا گناه کنم؟ این در آیه ۹ آمده است. و سپس، اگر به آیه ۱۲ نگاه کنید، به ما گفته می‌شود که او روزی لباس او را گرفت.

بیا با من بخواب. اما او لباسش را، ردایش را در دست او گذاشت و از خانه بیرون دوید، احتمالاً فقط با لباس زیرش. حالا، می‌خواهم بدانید که یوسف فرار کرد تا خود را از تأثیر مستقیم این عمل شرورانه دور نگه دارد.

و ما باید حتی بیشتر از این بگوییم که یوسف در پاسخ خود به همسر پوتیفار چقدر محترمانه عمل کرد. اگر به آیه ۱۰ در فصل ۳۹ نگاه کنید، و اگرچه او هر روز با یوسف صحبت می‌کرد، و سوسه یک بار نبود، بلکه به نظر می‌رسد که مزمن بوده است. یوسف از خوابیدن با او یا حتی بودن با او امتناع ورزید.

او می‌خواست از این سوسه فرار کند. و این مرا به یاد امثال باب ۵ می‌اندازد که در آن صحبت از این است که چگونه چنین درگیری‌هایی با زنان دیگر، همسر خودتان، منجر به نتیجه‌ای مخرب و فاجعه‌بار خواهد شد. به طور خاص، پولس رسول، حداقل در دو جا، به اهمیت فرار از سوسه اشاره می‌کند.

و این را در اول قرن‌تین فصل ۶ خواهید یافت. او می‌گوید، از چنین اعمال غیراخلاقی بگریزید. و سپس، به طور خاص در مورد جوانی، در دوم تیموتائوس فصل ۲ آیه ۲۲ می‌گوید. و به یاد داشته باشید که تیموتائوس شاگرد جوان پولس رسول بود.

و در آنجا همچنین از فرار از وسوسه‌های جنسی صحبت می‌کند. چیزی که می‌توانیم از این فصل بیاموزیم این است که وقتی وسوسه از راه می‌رسد، باید تا حد امکان، و هر چند وقت یکبار، خود را از وسوسه‌ای که ما را به گناه می‌کشاند، دور کنیم. بنابراین، از شهوات جوانی فرار کنید.

بنابراین، به ما گفته شده است که او از خانه فرار کرد. او آنقدر عصبانی بود که وانمود کرد که مورد تجاوز قرار گرفته و لازم بوده که پوتیفار این برده عبری را ببرد، همانطور که او می‌گوید. در این فصل، آیه ۱۷

آن برده عبری، که در ضمن از او با قومیتش یاد می‌کند، که شاید راهی برای تحقیر او بوده باشد. او مصری نیست. او یک رذل است، یک برده عبری.

تو ما را آوردی، آمدی پیش من تا مرا مسخره کنی. با این دروغگویی، او پوتیفار را در موقعیتی قرار می‌دهد که مجبور به واکنش شود. به عبارت دیگر، او او را مسئول آنچه اتفاق افتاده است می‌داند.

بنابراین، می‌گوید که او از خشم برافروخته شد. در آیه ۱۹، یوسف، ارباب، او را گرفت و به زندان انداخت. جایی که زندانیان پادشاه در آن محبوس بودند. بنابراین، ما در اینجا نزول او را در آیات ۶ تا آیه ۱۹ می‌بینیم.

حال، آنچه مهم است نتیجه‌گیری است که در آیات ۲۰ تا ۲۳ می‌یابیم. در اینجا نیز به ما گفته شده است که خداوند با او بود. او به او مهربانی نشان داد و او را در نظر رئیس زندان مورد لطف قرار داد.

بنابراین، مگر نه اینکه، هر جا که یوسف باشد، در نظر سرپرستانش در خانه پوتیفار، که اکنون در زندان فرعون است، جایگاه والایی دارد. و این باز هم به این دلیل است که در آیه ۲۳ به ما گفته شده است که خداوند با یوسف بود و در هر کاری که انجام می‌داد، به او موفقیت می‌داد. این ما را به تبادل او با دو نفری که در زندان بودند و مستقیماً از دربار فرعون بیرون آمده بودند، هدایت می‌کند.

و این ساقی است. این کسی است که در حضور پادشاه، فرعون، بارها شراب سرو می‌کند و بدون شک تضمین می‌کند که شراب شایسته چنین پادشاهی است. سپس، نانوا بود که برای سفره فرعون شیرینی تهیه می‌کرد.

بنابراین، آنچه در فصل‌های ۴۰ و سپس ۴۱ می‌آموزیم این است که چگونه رویاهای ساقی و نانوا، این دو رویا، و سپس رویاهای دوگانه فرعون در فصل ۴۱ اشاره می‌کنند که یوسف قرار است توسط خداوند در موقعیتی قرار گیرد تا ناجی مصر، ناجی خانواده خود از قحطی در کنعان باشد. و سپس، همانطور که بعداً خواهیم دید، گفته می‌شود و اذعان می‌شود که او ناجی کل جهان، تمام ملت‌هایی بود که در این زمان قحطی به مصر فرود آمدند. بنابراین، متوجه می‌شویم که نزول من که در مورد آن صحبت کردم، اکنون برعکس خواهد شد و او قرار است در فصل‌های ۴۰ و ۴۱ از سیاه‌چال زندان به مقام دوم فرماندهی کل مصر برسد.

و این از سیاه‌چال یا زندان تا تخت سلطنت، همانطور که خواهیم آموخت، توسط خداوند که تعبیر این رویاها را به یوسف خواهد داد، رخ خواهد داد. حال، اجازه دهید سریعاً بگوییم که این دو رویا، دو رویا وسیله‌ای برای تأیید صحت رویا است. به عبارت دیگر، اهمیت رویایی که توسط خدا یا از دیدگاه بت‌پرستان، خدایان داده شده است.

این مطلب را به صراحت در فصل ۴۱، آیه ۳۲ خواهید یافت، زیرا خواب به فرعون داده شد، دو خواب، به دو شکل، به طوری که موضوع، یعنی اصل خواب‌ها، توسط خدا قطعی شده است. و خدا به زودی آن را انجام خواهد داد.

خب، بیایید به دو خواب برگردیم. یوسف در فصل ۳۷، دو خواب در مورد برادرانش دید که برای تعظیم و خدمت به او می‌آمدند. اگر به یاد داشته باشید، بافه‌هایی را دارید که تعظیم می‌کنند، و همچنین ستارگان، ماه و خورشید را دارید که به یوسف تعظیم می‌کنند. پس این دو خواب است.

و سپس نانوا و ساقی را داریم، این دو خواب دیگر در فصل ۴۰ است. و سپس در فصل ۴۱، فرعون دو خواب خواهد دید. خب، بیایید در مورد خواب‌های مقامات فرعون در فصل ۴۰، آیات ۱ تا ۲۳ صحبت کنیم.

چیزی که می‌خواهم به آن توجه کنیم این است که زندانبان، یوسف را مسئول ساقی و نانوا می‌کند. بنابراین مدتی بعد، در آیه ۱، ساقی و نانوای پادشاهان مصر به ارباب خود توهین کردند و در این زندان قرار گرفتند. در آیه ۴، رئیس نگهبانان آنها را به یوسف سپرد و او به آنها رسیدگی کرد.

بنابراین، او یک برنامه روزانه تعامل با ساقی و نانوا دارد. بنابراین، در آیات ۹ تا ۱۵، می‌خواهیم به رویای رئیس ساقیان، آیه ۹، نگاهی بیندازیم. پس رئیس ساقیان، رویای خود را برای یوسف تعریف کرد. او به او «گفت»: در خواب، تاکی را در مقابل خود دیدم و روی تاک سه شاخه بود.

بنابراین، می‌توانید ببینید که تاکی که انگور تولید می‌کند و شراب تولید می‌کند، خواب مناسبی برای ساقی‌ای است که شراب سرو می‌کرد و به پادشاه نزدیک بود. او موقعیت بسیار مهمی داشت، اما می‌توانید یک موقعیت نسبتاً پرخطر، یک موقعیت آزمایشی را نیز ببینید، زیرا به نوعی، گفته نشده است، و حدس می‌زنم هیچ علاقه‌ای به روایت، داستان، ندارد که دقیقاً چگونه او فرعون را آزرده خاطر کرد. اما منجر به زندانی شدن او شد.

او این خواب را دید و سه شاخه وجود داشت. به محض اینکه جوانه زد، شکوفا شد و خوشه‌هایش به انگور تبدیل شدند. جام فرعون در دست من بود و من انگورها را گرفتم، آنها را در جام فرعون فشردم و جام را در دستان او گذاشتم.

بنابراین، او در این خواب می‌بیند که دوباره به مقام خود بازگشته است. او در این خواب می‌بیند که دوباره در حضور فرعون است و به وظیفه خود بازگشته است. اما او آن را به دست نیاورده است.

او این را نفهمید. یوسف فهمید. یوسف گفت که سه شاخه، سه روز هستند.

البته، این سه می‌توانست سه سال و سه ماه باشد. اما یوسف دوباره فهمید، ظرف سه روز، فرعون سر تو را بلند خواهد کرد. البته این استعاره‌ای برای ابراز لطف و بازگرداندن تو به مقامت است.

و جام فرعون را به دست او خواهی داد، همانطور که قبلاً ساقی او بودی. اما وقتی همه چیز برای خوب پیش رفت، و این مهم بود، مرا به یاد بیاور و به من مهربانی کن. مرا نزد فرعون یاد کن و مرا از این زندان بیرون بیاور.

او توضیح داد که سزاوار این زندان نبوده است. حال، پس از انجام این کار، رئیس بانک در آیه ۱۶ خوابی می‌بیند. و او از تعبیر یوسف بسیار تحت تأثیر قرار گرفت.

گذشته از همه اینها، او نیز ممکن است بهبود یابد. بنابراین، او برای یوسف توضیح می‌دهد که ما به آیه ۱۶ نگاه می‌کنیم. من هم خوابی دیدم.

سه سبد نان روی سرم بود. در سبد بالایی انواع شیرینی برای فرعون بود. اما پرندگان آنها را از سبیدی که روی سرم بود می‌خوردند.

و این نشانه خوبی نیست. و این بلافاصله به ذهن ما خطور می‌کند زیرا ما داستان را می‌دانیم. حال، یوسف

«در آیه ۱۸ می‌گوید: «معنی‌اش این است

سه سبد، سه روز است. ظرف سه روز، فرعون سرت را از تنت جدا خواهد کرد. آیا تضاد آن با ساقی را می‌بینی؟ چون در آیه ۱۳ می‌گوید سرت را بالا بگیر

اما اینجا داریم درباره برداشتن سرت صحبت می‌کنیم. و در واقع، می‌بینید که او از درخت آویزان است. و یوسف می‌گوید پرندگان گوشت تو را خواهند خورد

و این اتفاقی بود که افتاد. و بنابراین، روز سوم، روز تولد فرعون بود. و او برای همه دربارانش ضیافتی ترتیب داد.

و بنابراین، گمان می‌کنم، روزی از خیرخواهی بود. به خاطر تولدش، ساقی را بازگرداند. اما رئیس نانوهارا به دار آویخت، آیه ۲۲.

همانطور که یوسف در تعبیر خود به آنها گفته بود، اکنون، این امر همچنان به یوسف اعتبار و شهرت خواهد بخشید. و بنابراین، او امیدوار است که وقتی موقعیت پیش بیاید، ساقی برای او با فرعون لابی کند

و اینکه ساقی حق دارد این کار را انجام دهد. زیرا همانطور که به ساقی توضیح داد، او جنایتکار نیست. و اینکه او ربوده شده است.

و در نتیجه او را به مصر بردند و به بردگی فروختند. او بیش از این توضیح نمی‌دهد. بنابراین، در آیه ۲۳، رئیس ساقیان، یوسف را به یاد نیاورد.

او یوسف را فراموش کرد. او غرق در امیدهای خوبش برای بازگشت به زندگی عادی شد. حال، به نظر من اهمیت این موضوع این است که اگرچه ساقی یوسف را فراموش کرد، و می‌توانیم به این نکته اشاره کنیم که اگرچه برادرانش از او متنفر بودند و او را به بردگی فروختند، اما خدا یوسف را فراموش نکرد.

و او شرایطی را فراهم خواهد کرد که یوسف را قادر به قیام خواهد کرد. بنابراین اکنون شاهد وقوع این وارونگی در این باب‌های ۴۰ و ۴۱ هستیم. به خصوص باب ۴۱.

حالا، در فصل ۴۱ آمده است که در این فصل رویاهای فرعون را می‌بینیم. بنابراین، اینجا جایی است که قرار است شاهد ظهور او از زندان به دربار سلطنتی باشیم. از سلول زندان به دربار سلطنتی

حتی نفر دوم بعد از فرعون. بنابراین، آیات ۱-۷ از رویاهای فرعون صحبت می‌کنند. و با این شروع می‌شود که دو سال کامل گذشته بود، فرعون خوابی دید

و در مورد اول، خواب مربوط به زندگی حیوانات، گاوها، است. و سپس خواب دوم مربوط به یک محیط کشاورزی، غلات، خواهد بود. بنابراین، بیایید به خواب اول نگاه کنیم، جایی که می‌گوید او کنار نیل ایستاده بود.

البته، نیل منبع مهمی برای رفاه و بقای مصر بود. بنابراین، او کنار نیل است. وقتی از رودخانه بیرون آمد، هفت گاو، خوش‌قیافه و چاق، بیرون آمدند و در میان نیزارهای نیل چریدند.

و بعد از آنها هفت گاو دیگر، زشت و لاغر و گاوهایی که زشت و لاغر بودند، گاوهای چاق و براق را خوردند. و سپس او خواب دومی دید، همانطور که در آیه ۵ آمده است. هفت خوشه گندم، سالم و خوب، بر روی یک ساقه رشد می‌کردند.

پس از آنها، هفت خوشه گندم دیگر جوانه زدند، لاغر و سوخته. و خوشه‌های لاغر، دوباره، هفت خوشه گندم سالم را بلعیدند. اکنون در آیات ۸-۱۳، ساقی خواهد آمد تا یوسف را به یاد آورد.

صبحگاهان، فرعون پریشان خاطر شد، بنابراین جادوگران، معبرین و پیشگویان را که به آنها حکیمان مصر گفته می‌شود، فراخواند تا از طریق تعبیر خواب به او بگویند که همه اینها برای او و خانواده‌اش چه معنایی خواهد داشت.

خب، رئیس ساقیان، که حتماً در آن محیط بوده وقتی این را شنیده، حالا می‌خواهد قدم پیش بگذارد و قهرمان داستان باشد. و بنابراین، او در آیه ۱۲ توصیه می‌کند: «و جوانی عبرانی با ما در زندان بود، هم نانوا و هم ساقی. و ما خواب‌هایمان را برای او تعریف کردیم و او آنها را تعبیر کرد، و مطمئناً، آنها به وقوع پیوستند.»

آیه ۱۴، پس فرعون یوسف را احضار کرد و او را به سرعت از سیاه‌چال بیرون آوردند. برای حضور در برابر پادشاه، او ریش خود را تراشید و لباس‌هایش را عوض کرد و به حضور فرعون آمد. حال، این یک بن‌مایه دیگر، ایده دیگری است که راوی، یا بهتر بگوییم نویسنده، از آن برای تأمل در زندگی معنوی یوسف استفاده می‌کند، تا نشان دهد که چگونه خدا بر زندگی یوسف نظارت دارد و در نتیجه یوسف به درک بیشتر و کامل‌تری از آنچه در نقشه و هدف خدا برای او در کار است، می‌رسد.

آیا ایده لباس اوست؟ و بنابراین، به یاد داشته باشید که لباس‌های او توسط همسر پوتیفار گرفته و دزدیده شد. و سپس او مجبور شد لباس زندان را بپوشد.

و حالا می‌بینیم که او لباس‌های زندانش را کنار می‌گذارد و سپس لباس‌هایی می‌پوشد که برای پادشاه مناسب‌تر است. بنابراین، لباس‌هایش در حال تغییر است. و این را فراموش کرده بودم، برگردیم.

به یاد داشته باشید که آن لباس بسیار زیبا و آراسته، ردایی که توسط یعقوب به یوسف داده شده بود. و سپس به یاد دارید که برادران آن ردا را برداشتند، خون یک حیوان را روی آن ریختند و آن را به عنوان مدرکی مبنی بر کشته شدن یوسف توسط یک حیوان وحشی به یعقوب ارائه دادند. و بنابراین، این نقش و نگار لباس برای ما مهم است تا ببینیم او چگونه نزول کرده است.

او ردایش را گم کرد. حتی ردایش توسط همسر پوتیفار گرفته و علیه خودش استفاده شد. او لباس زندان دارد.

و اکنون، این [ارویا] ارتقا خواهد یافت، جایی که او در نهایت لباس فرماندهی دوم را بر تن خواهد کرد. اما آنچه در اینجا می‌یابیم، در آیات ۱۴ تا ۲۴ و سپس آیات ۲۵ تا ۳۶، تفسیر این خواب‌ها است. همانطور که قبلاً گفتیم، فرعون از آنها درخواست می‌کند که خواب‌هایشان را بشنوند و آنها را تعبیر کنند.

اما در آیه ۱۶، یوسف می‌گوید، من نمی‌توانم این کار را انجام دهم. اما خدا پاسخی را که فرعون می‌خواهد به او خواهد داد. بنابراین، او نعمت و رفاه و هدیه تفسیر را به او نسبت می‌دهد، که بسیار ارزشمند می‌بود.

اگر او می‌توانست کاری را که جادوگران دربار خودش از انجام آن عاجز بودند انجام دهد، در نظر فرعون از احترام زیادی برخوردار می‌شد. و آن تعبیر خواب است. فرعون در آیه ۱۷ به یوسف چنین گفت.

بنابراین، او آنچه را که دیده بود با جزئیات شرح می‌دهد. و ما این را در آیه ۲۴ خواهیم دید. یوسف در آیه ۲۵ به فرعون گفت که خواب‌های فرعون یکی بوده است.

خداوند به فرعون آشکار کرد که چه کاری قرار است انجام دهد. بنابراین، خداوند در ذهن و قلب یوسف جایگاه اول را خواهد داشت تا افتخاری را که شایسته اوست به خود نسبت دهد. و بنابراین، او توضیح می‌دهد که هفت گاو خوب و هفت خوشه گندم خوب به هفت سال فراوانی اشاره دارند.

او سپس توضیح می‌دهد که پس از آن هفت سال با گاوهای زشت و خوشه‌های بی‌ارزش غلات خواهد بود. این هفت سال قحطی خواهد بود و همانطور که یوسف توضیح خواهد داد، لازم است که برای نجات خانواده فرعون، کل ملت مصر و فراتر از آن، استراتژی‌ای وجود داشته باشد. بنابراین، در آیات ۲۸ و بعد از آن، همانطور که به فرعون گفتیم، خدا به فرعون نشان داده است که چه کاری قرار است انجام دهد.

او این موضوع را در آیه ۳۱ بازگو می‌کند و می‌گوید که فراوانی در زمین به یاد نخواهد آمد، زیرا قحطی که پس از آن می‌آید، شدید خواهد بود. شما باید برای این آماده باشید. دلیل اینکه خواب به دو شکل به فرعون داده شد این است که موضوع توسط خدا قاطعانه تصمیم گرفته شده است و خدا به زودی آن را انجام خواهد داد.

بنابراین، در آیه ۳۳، فرعون می‌داند که باید کسی را در جایگاهی برابر با یوسف داشته باشد، مردی خردمند که در آیه ۳۳ می‌گوید. حال، سنت حکمت در میان ملت‌ها بسیار ارزشمند بود. و بنابراین ما این بازتاب مداوم حکمت از جانب یوسف را داریم.

و این حکمتی که باید در فحوای کلی این روایت درک کنیم این است که از جانب خداست. او یوسف را مورد لطف قرار می‌دهد. بنابراین فرعون به درستی می‌داند که باید کسی را داشته باشد که بتواند با ذخیره غلات مورد نیاز برای تغذیه جمعیت، و همچنین حیوانات، ملت را نجات دهد.

و بنابراین، در آیه ۳۷، می‌بینیم که یوسف به عنوان مردی بسیار خردمند در این مقام قرار می‌گیرد. بنابراین این نقشه برای فرعون و همه درباریانش خوب به نظر رسید که چنین شخصی را برای جمع‌آوری و ذخیره غذا پیدا کنند. بنابراین، فرعون در آیه ۳۸ از آنها پرسید، آیا می‌توانیم کسی مانند این مرد را پیدا کنیم، کسی که روح خدا در او باشد، می‌تواند روح خدا باشد؟

فکر می‌کنم نکته این است که فرعون، مهم‌ترین چهره خاور نزدیک باستان در آن زمان، کار خدا را تشخیص داد، نوعی ابزار ماوراءالطبیعه که از طریق آن این برده عبری می‌توانست ناجی جهان باشد. در آیه ۳۹ فرعون به یوسف گفت، از آنجایی که خدا این را به تو نشان داده است، این یک امر بدیهی است، زیرا خدا همه اینها را به تو نشان داده است، هیچ کس به اندازه تو خردمند و فهمیده نیست. و سپس می‌گوید، تو فقط نفر دوم من خواهی بود.

هر چه بگویی، هر چه حکم کنی، تمام سرزمین مصر، در آیه ۴۱، چنان خواهد شد که گویی از لبان خود من صادر شده است. او انگشتر امضای خود را به او می‌دهد، که انگشتر شناسایی شخصی اوست و به او اقتدار می‌بخشد. حال، دوباره به موضوع لباس می‌پردازیم.

در آیه ۴۲، او را با لباس کتانی لطیف پوشاند، زنجیری طلائی به گردنش انداخت و ارابه‌ای به او داد. پس می‌توانید ببینید که کل جامعه بوروکراسی و فراتر از آن، جایگاه واقعی و جایگاه قدرت او را به رسمیت شناختند. حال، در آیه ۴۶، یا بهتر بگوییم، باید به آیه ۴۵ اشاره کنم، که فرعون می‌خواهد دوباره به او لطف کند، و بنابراین نام او را تغییر می‌دهد.

در مورد معنی این نام، صفات-پانچ، پیشنهادهایی وجود دارد، اما ما نمی‌دانیم معنی آن چیست. تلاش برای این کار از عهده ما خارج است. این یک نام مصری است، می‌توانیم تا این حد آن را بگوییم.

و سپس آسنات، دختر پوتیفار، را به او داد. حال، این کاهن اون است و اون چند مایل از قاهره فاصله دارد در دوران باستان، هلیوپولیس، شهر خورشید بود که یونانیان آن را شهر خورشید نامیدند، جایی که خدای پرستش می‌شد، RI یا RE، خورشید رع یا رع.

را با نام کاهن، پوتیفار، ببینید. بنابراین، همسر او بودن، و باز هم این وسیله‌ای برای RA و می‌توانید آن تکریم یوسف است، دادن یک همسر مصری به او. سپس آیه ۴۶ جزئیات و پیشینه بیشتری در مورد یوسف به ما می‌دهد.

او ۳۰ سال داشت. حالا ما در فصل ۳۷، آیه ۲ یاد گرفتیم که او ۱۷ سال داشت که توسط پدرش برای بررسی وضعیت برادرانش و نفرت بزرگی که برادران علیه او ایجاد کرده بودند، فرستاده شد. بنابراین، از آنجایی که او اکنون ۳۰ سال دارد، آن زمان ۱۳ سال بعد خواهد بود.

بنابراین، او به مدت ۱۳ سال به خداوند توکل کرد. او خود را در موقعیتی قرار داد که در خدمت خداوند باشد. و اکنون او در خدمت فرعون است، که در واقع وسیله‌ای از جانب خداوند برای حفظ بقایایی از خاندان منصوب یعقوب بود، که از طریق آنها تمام جهان، تمام ملت‌ها بتوانند خدا و قوم او و نجاتی را که او برای آنها در نظر دارد، بشناسند.

بنابراین، در آیه ۴۹ به ما گفته شده است که یوسف مقادیر عظیمی غله مانند شن دریا ذخیره کرد. این مقدار آنقدر زیاد بود که او از ثبت و ضبط آن دست کشید زیرا از حد و حصر خارج شده بود. حال، آنچه می‌خواهیم ببینیم، مضمون پر شدن یا اشباع شدن است.

و این را در مورد انبارها در آیات ۴۷ تا ۴۹ می‌بینیم. همچنین این را در مورد فرزندان که برای یوسف، منسی و افرایم به دنیا می‌آیند در آیات ۵۰ تا ۵۲ می‌بینیم. بنابراین، تمام مصر انبارهای خود را دارد، خانواده خاص یوسف، که همسری به او داده می‌شود و سپس او دو پسر به دنیا می‌آورد.

سپس، توزیع غلات نیز مفهوم کمال و رضایت است. حال، بیایید به نام این دو کودک برگردیم، زیرا همانطور که متوجه شدید، یوسف به تدریج هویت یک مصری را بیشتر و بیشتر به خود می‌گیرد. و به نظر من، این یک روش ظریف، و شاید نه چندان ظریف، است که می‌بینیم یوسف در حال دگرگونی است.

و اینکه در اینجا خطر فراموشی او وجود دارد، و او تمام آن بدبختی‌ها و غم‌های خانواده پدرش، خانواده برادرش، تمام شکنجه‌ها و وحشت‌های ۱۳ سال را پشت سر می‌گذارد. او می‌خواهد این را پشت سر بگذارد، و می‌خواهد به جلو حرکت کند. اما خدا نمی‌گذارد که او این را پشت سر بگذارد.

اما اینجا می‌توانیم ببینیم که چگونه یوسف در خطر انحطاط اخلاقی نقش دارد. بنابراین، او فرزند اولش را منسی نامگذاری می‌کند. و این در زبان عبری شبیه به مفهوم فراموش کردن است.

و او این ریشه‌شناسی عامیانه را توضیح می‌دهد. و ما آن را در آیه ۵۱ می‌بینیم. به این دلیل است که خدا باعث شده است که من تمام مشکلاتم و تمام خانه پدرم را فراموش کنم.

و سپس، در آیه ۵۲، افرایم، افرایم به معنای دو برابر یا دو بار بارور است. به این دلیل است که خدا مرا در سرزمین رنج‌هایم بارور ساخته است.

بنابراین، می‌توانید ببینید که این موضوع خیلی ذهن او را مشغول کرده است. اینکه خدا او را از رنج خودش نجات داده و همه اینها را پشت سر گذاشته است. حالا راوی در آیه ۵۶ به ما می‌گوید

وقتی قحطی تمام کشور را فرا گرفت، یوسف انبارها را باز کرد و غله را برای قحطی به مصریان فروخت. قحطی در سراسر مصر شدید بود. بسیار شدید بود.

آیه ۵۷. و این برای ما مهم است زیرا می‌گوید که تمام جهان به مصر آمدند. و تمام جهان، به دلیل قحطی، توانستند غله بخرند و سپس زنده بمانند.

یعقوب و خانواده‌اش از جمله کسانی خواهند بود که از تمام کشورهای جهان وارد مصر شدند. و این همان جایی است که دفعه‌ی بعد به آن می‌رسیم، اینکه چگونه سرانجام بین برادران یوسف و خود یوسف آشتی برقرار خواهد شد.

می‌دونی، دارم یه کم به یاد این می‌افتم که وقتی صحبت از تدارک خدا برای کل جهان میشه و اینکه چطور خدا از یوسف برای مواجهه با این لحظه بحرانی استفاده کرد، اینجا چی پیدا می‌کنیم. و یاد چیزی افتادم که توی اول یوحنا فصل ۴، آیه ۱۴ پیدا کردم.

این کتاب می‌گوید که عیسی مسیح، پسر خدا، به جهان فرستاده شد تا ناجی جهان باشد. همچنین به تمام گروه‌های مختلف مردمی که در فصل دهم سفر پیدایش در جدول ملل شرح داده شده‌اند اشاره می‌کند و اینکه خداوند آنها را فراموش نکرد، همانطور که خانواده یوسف و یعقوب را فراموش نکرد.

اما آیا کسی است که تمام جهان را تغذیه می‌کند و قرار است از طریق فرزندان یعقوب، روزی را فراهم کند؟ نجات‌دهنده‌ای که برای همه ملت‌ها رهایی خواهد آورد. مردمی که به درستی با ابراهیم و فرزندان او خویشاوند خواهند بود.

به درستی به نسل ابراهیم، فرزند ایده‌آل و کامل ابراهیم، عیسی مسیح، پروردگار ما، مربوط می‌شود.

این دکتر کنت متیوز در حال تدریس در مورد کتاب پیدایش است. این جلسه ۲۲، یوسف در مصر، پیدایش ۳۹-۴۱ است.